

« رستم التواریخ »

و مؤلف آن

رستم الحکماء

قسمت اول

ژنو۔ سید محمد علی جمال زاده



خوانندگان از ملاحظه عنوان «رستم التواریخ» تعجب خواهند کرد. حق دارند، عنوان عجیبی است و مؤلف آن نیز مانند خود کتاب دست کمی از کتابش ندارد و برآستی آدمی است بس عجیب و بیفایده نخواهد بود که پیش از آنکه باصل مطلب پردازیم باختصار شمه‌ای در معرفی او بمرض خوانندگان برسانیم.

این مرد رستم الحکماء عنوان دازد و نامش میرزا محمد هاشم (یا سید محمد هاشم) و بقول خودش موسوی و صفوی است و در عهد طفولیت، در زمان دولت علیمرادخان زند، در شهر اصفهان، در محله لنبان، در لب نهر شاه در مکتب آخوند ملاسداله، درس می‌خوانده است. وی بعدها شعر هم می‌گفته و «آصف» تخلص می‌داشته است و مدعی است که فتحعلی شاه قاجار باو لقب مصمم الدوله هم داده بوده است. دیوان شعری هم داشته بنام «گلشن» و روی هم رفته میتوان

گفت که ادعای این مورخ طبیب و شاعر و درباری بیش از فضل و کمال اوست
گرچه بی فضل و کمال هم نیست .

خدا میداند آیا این همه مطالبی که این مرد یعنی رستم‌الحکما در کتابش
نقل کرده است راست است یا دروغ . بعضی از این مطالب رایحهٔ صدق دارد
علی‌الخصوص که مؤلف زادهٔ آن دوره و آن عصر است و بسیاری از اعمال و
افعالی را که امروز در نظر ما مذموم و قبیح است می‌پسندیده و نشانهٔ بزرگی و
شجاعت و قدرت میدانسته است. با اینهمه تا کتابهای دیگری که در آن عهد
نوشته شده و حاکی بر اخلاق و اطوار مردم آن عصر و بخصوص رفتار و کردار
بزرگان دولت و مملکت است و در گوشه و کنار کتابخانه‌ها (چه در داخل و چه
در خارج) نهفته است بچاپ نرسد و نخوانیم و مورد دقت و تتبع قرار ندهیم
و مقایسه نکنیم اظهار نظر قطعی دربارهٔ صحت و سقم کتاب «رستم‌التواریخ» شاید
خالی از لenz نباشد.

چیزی که هست اطلاع یافتن بوقایع بخودی خود خالی از فایده نیست
و در هر صورت کتاب نامبرده نمونه و نشانه‌ایست از طرز فکر کردن و تاریخ
نگاری بعضی از مورخان آن زمان و بهمین ملاحظه خواستیم نکاتی از آن را
باطلاع هموطنان برسانیم :

غرض از نگارش این مقاله

اکنون از من خواهید پرسید پس چرا تو بمعرفی چنین کتابی و چنین
تاریخ نویسی پردازی .

در جواب خواهیم گفت که این کتاب متضمن مطالب و وقایع و اشارات و نکات
بسیاری است که گوشه‌هایی از اوضاع و احوال سیاسی و بخصوص اجتماعی
مملکت را و هموطنان ما را در مدت زمانی قریب بیک قرن (درست در مدت
هشتاد و اندی سال) نشان میدهد و بطوری نشان میدهد که با احتمال قوی در سایر
کتابها و تواریخ بدست نمی‌آید و حتی می‌توان ادعا نمود که پاره‌ای از آن وقایع
در هیچ کتاب دیگری بدست نخواهد آمد .

در سراسر کتاب اشارات بسیاری دربارهٔ اخلاق و رفتار طبقات مختلف

مردم (بخصوص طبقه بالا یعنی بزرگان و سران قوم) دیده می‌شود که بسیار با ارزش است . وقتی راقم این سطور در آغاز کتاب شرحی را دیدم که مؤلف دربارهٔ مکتبی که در آنجا درس می‌خوانده است نوشته است (صفحه ۱۹) مکتب ملامحمد تقی در مسجد سید در محلهٔ بید آباد اصفهان در نظرم مجسم گردید که خودم در طفولیت در آنجا درس می‌خواندم و شرح آنرا در کتاب « سrote يك كریاس » آورده ام .

رستم الحکماء در حق آخوند مکتبی خود نوشته است :

« آخوند يك تخته را بيك رویش « آمد » و بيك رویش « رفت » نوشته و بدیوار آویخته بود از برای رفتن و آمدن اطفال به بیت‌الخلا که مبادا دوفتر از عقب همدگر بروند و فعل و انفعالی در میان ایشان واقع شود و هر وقت که به بیت‌الخلا خواهند روند بانگشت کوچک اشاره نمایند و رخصت خواهند و آب اگر خواهند بنوشند بانگشت سیاه اشاره نمایند و رخصت طلبند ... »

مطالب خواندنی و نکات با ارزش در کتاب فراوان است ، باید کتاب را بدقت خواند و متوجه دقایق گردید تا با اهمیت آن پی برد . من باب نمونه از صدها مطلب شنیدنی یکی را در اینجا نقل می‌نمایم . رستم الحکماء پس از ذکر محامد و محاسن پادشاه بزرگ‌زند کریم خان وکیل‌الدوله مینویسد :

« بر دانشمندان معلوم باد که والا جاه وکیل‌الدوله زند یعنی کریمخان شیرگیر همت بلند بنای شرب خمر داشت و چند نفر از اعیان اصفهان که در خدمتش تقرب و گستاخی یافته بودند ... بوی عرض نمودند که اگر می‌خواهی جهانگیر بشوی باید ازالهٔ بکارت چهل دختر باکره نمائی و خون ازالهٔ بکارتشان را بر کریمان نازک‌هندی مالیده همیشه با خود نگاه داری که مجرب است و در این باب از آن جهان سالار باده پرست سر مست رخصت یافتند و فاحشه‌ای که به « چکمه زرد » شهرت یافته بود به خانه‌های شریف و وضع غنی میفرستادند و از بسیار کس‌ها رشوه می‌گرفتند و از بعضی دیگر دختر جمیلهٔ دل آرا می‌گرفتند و او را بحمام برده بحلی و حلل آراسته و بفنون مشاطگی پیراسته بقانون شرح انور در حبالهٔ آن سرور در می‌آوردند و او را به حرم پادشاهی میبردند

و عروس وار او را بآن شاه داماد رند سرمست عیار میسپردند و وی درحالت سرمستی آن زیبا صتم را در آغوش خود بشیرین زبانی و مهربانی کشیده و از جام وصال شراب کام چشیده و وی را خلعت داده و صداقش را عطا می نمود و مرخص می فرمود و آن ناپاکها که بانی این کار ناپسند بودند آن جمیله را بخانه خود می بردند و کامی از او حاصل کرده بعداورا بخانه پدر و مادرش میفرستادند.

ضمناً باید دانست که رستم الحکماء مدعی است که «والاجاه کریم خان وکیل الدوله زندخانمان دویستساله «اورا» بدوساعت بر بادفناداده است و لهذا با آن که « در ذکر مکارم اخلاق و محاسن افعال و محامد اعمال و صفات حمیده و خصال پسندیده «آن پادشاه مطالب بسیار مذکور داشته و در مقام مداحی اورا « قمر رباب ، آفتاب قیاب ، سکندر آداب ، سلیمان القاب » و باز چند سطر دیگر از همین اوصاف و عناوین برای او بقالب زده است در داوری نسبت با او کاملاً بی غرض و مرض نباشد.

و عجباً که در همین حال اورا « بحر ذخار بیکرانه علم » می خواند در حقش نوشته است که « کریم خان زند سواد نداست ولی دانشمندان و اهل علم را احترام می گذاشت .»

جان کلام آن که چنین کتابی بخواندش می آرد و در خورد آن است که موضوع مقاله ای واقع گردد .

رستم الحکما که بود

رستم الحکما در معرفی خود می گوید که پسر امیر حسن معروف به « خوش حکایت » است و او پسر امیر شمس الدین محمد کارخانه آقاسی بوده است و عم او امیر محمد سمیع کارخانه آقاسی است و پدرش با حاجی علی خان سجاده دار باشی که پسر عم کاظم خان قرا اوغلو بوده هم داماد بوده اند و کاظم خان در محله لثبان در اصفهان همیشه در خانه آن هاهممان بوده است.

(۱) همین « رستم الحکما » در کتاب خود (صفحه ۱۲) نوشته است که

کریم خان زند سواد نداشت ولی بدانشمندان و اهل علم و ادب احترام می گذاشت .»

و فتحعلی خان قاجار معروف (رستم الحکما اورا « صوفی یک رنگ » خوانده است) که با کاظم خان خیلی دوست بوده اکثر اوقات به منزل آن ها وارد می شده است .

معنی « کارخانه آقاسی » در فهرستی که محمدمشیری درباره « معنی بعضی از نام های مشاغل » در کتاب آورده و مانند سایر ملحقات و فهرست ها (یعنی « شرح معانی بعضی از لغات » - فهرست نام کسان - فهرست حرفه ها و مشاغل - فهرست القابی که در کتاب آمده - فهرست نام جای ها - فهرست نام جانوران - فهرست نام گیاهان - فهرست نام آلات موسیقی - فهرست نام آلات و یراق جنگ - فهرست نام کتاب ها) بر ارزش کتاب مبلغی افزوده است چنین آمده است :

« ناظر و رئیس کارخانه و دستگاههای کیمیاگری و داروسازی وجیه خانه و قور خانه و هرجائی که در آن انجام کارهای عمومی دایر باشد ، (صفحه ۴۸۲)

ولی چنان که از فحوای مندرجات خود کتاب « رستم التواریخ » مستفاد می گردد کسانی بوده اند (که شاید علاوه بر مشاغلی که در فوق مذکور گردیدیم از طرف دولت مأمور جمع آوری مالیات دیوانی هم در ایالات و ولایات بوده اند چنانکه مثلا (در صفحات ۱۷۲ و ۱۷۳) میخوانیم که :

« ... در هر شهر یک کارخانه (باید باشد) پرداخت و کم خرج ... قناعت پیشه ، پرچلم و حوصله و موافق تا حساب مالیات و حقوق دیوانی را دینار دینار ، جبه جبه ، خردل خردل ، قطمیر قطمیر ، نقیر نقیر ، فتیل فتیل ، ذره ذره جمع نماید و بخزانة عامرة پادشاهی بزرساند »

آنگاه این عبارت دیده می شود که معنی درست آن بر نگارنده معلوم

نگردید :

« و مالیات دیوانی را بیشتر از ثلث و خمس اخذ و مطالبه نماید و صادرات را بیشتر از خمس مالیات نگیرد مگر در حالت اضطراره

(صفحه ۱۷۳)

و گویا مقصود این است که کارخانه آقاسی حق دارد (برای مخارج و حقوق خود) بیشتر از حد مقرر مالیات و عوارض مطالبه و دریافت دارد که در واقع میتوان اسم آن را « باج سبیل » گذاشت .

و باز در جای دیگر در کتاب درمورد وظایف حاکم و کارخانه آقاسی این عبارت آمده است :

و ... حاکم دخل و تصرف در امور مالیات دیوانی ننماید و کارخانه آقاسی دخل و تصرف در امور حکومت و ریاست ننماید. (صفحه ۱۷۳)

مؤلف « رستم‌التواریخ » مینویسد که عمش امیر محمد سمیع کارخانه آقاسی گنجملی خانی « چون در خدمت علیمردان خان بسیار گستاخ بود در خلوت بخدمتش عرض نمود که ای سرور مطاع هر چند با خود اندیشه مینمایم تو مرد عالم عارفی میباشی و همه کتب احادیث و قصص و تواریخ را خوانده ای و حق و باطل را از هم خوب فرق مینمائی و متشرع و متدین و عادل و منصف و باتمیز و در حکمرانی دقیق و غور و رس و موشکاف میباشی پس چرا با اهل اصفاهان این رفتار زشت ناهموار را نمودی ، فرمودای مرد ناعارف از روزی که در عالم حکمای صاحب لب سلیم و سلیقه مستقیمه بنای سلطنت و جهان بینی و نظام امور و رتق و فتق ... انتظام مشاغل ... این جهان پر اعداد را ... نهادند چنین قانون نهادند که هر پادشاهی هر شهری را که بلطف و خوشی متصرف گردد و اهل آن بلد بالطوع والرغبه فرمانبردار گردند از همه ضررها و آسیبها در امان خواهند بود ولی اگر سلطان بیجنگ و جدل و قهر و غلبه بر ولایتی مستولی گردد البته باید تاسه روز و سه شب آن ولایت را بقتل و تاراج و غارت لشکر بدهد و پنج يك آن اموال غارت شده مال سلطان خواهد بود. (صفحه ۲۵۳)

حالا خدا میداند که چنین جوابی که مهره پشت از شنیدن آن تیر می کشد محمد سمیع کارخانه آقاسی را قانع ساخت یا نه و چنانکه از فحوای کلام نواده اش مستفاد میگردد ظاهراً قانع ساخته بوده است و از قرار معلوم

طرز فکر اکثریت هموطنان ما در آن دوره بهمین منوال بوده است و پر دور
 نرویم حتی امروز هم در بسیاری از نقاط دنیا و در بین اقوام بسیاری که به
 «متمدن و پیشرفته» معروفند زیاد ازین منوال بدور نیست و چه بسا از آن حد
 هم تجاوز میکنند .

چنانکه گذشت رستم الحکما در ردیف ساختن و پشت هم چیدن القاب و
 عناوین برای اغلب اشخاصی که در طی کتاب ذکرشان بمیان آمده است ید طولائی
 دارد و مثلاً شاه سلطانحسین را با آنکه در زمان تألیف کتاب مرده و هفت کفن
 پوشانیده بوده است بدین قرار توصیف نموده است و هر چند خواندن این همه
 عناوین بی اساس دردسر انگیز و کسالت آمیز است ولی خالی از تفریح هم
 نیست و مانیز تنها بقسمتی از آن قناعت خواهیم ورزید :

« خاقان علین آستان ، قان فردوس مکان ، خسرو جهانگیر ، منصور
 مظفر ، دارای کشور گشای ملک آرای رعیت پرور ، سلطان جهاندار ،
 خورشید والا گهر ، محسود سلاطین روی زمین و دبیع مسکون ، رب النوع همه
 ملوک اولو الامر اعظم ، مطاع عرب و عجم و ترک و دیلم ، قهرمان الماء
 والطين . محبوب قلوب شاه و گدای هفت کشور ... »

رستم الحکما بهمین ترتیب تقریباً بدون استثنا نام هیچیک از اشخاص
 با اعتبار و گردنکشان نامدار را بدون یک طومار از همین قماش القاب و عناوین
 هزاری یک شاهی ذکر نمیکند و حتی بنام محمود افغان غلجه مرتباً یک
 «والاجاه» می چسباند و وای بوقتی که پای مرد نامداری بمیان آید که دیگر
 صبر و حوصله ایوب لازم است تا بتوان تمام آن عناوین را خواند و مغلوب
 کسالت و ملال خاطر نگردید .

عناوین شاه سلطانحسین را دیدیم. مردی بود مخلوع و مقتول و از میان
 رفته اما باید دید درباره آقا محمد خان قاجار چه شاهکاری بوجود آورده
 است . نمونه کاملی است از طرز فکر و انشای مورخین گذشته ما (البته با
 استثنائاتی) و ما نیز دل بدریا زده درینجا میآوریم تا عبرة للناظرین باشد:
 « شهنشاه کامبخش - جمشید جاه - خاقان کامکار - فریدون دستگاه -

بهادرخان رزمگاه - شجاعت و مردانگی - صدر نشین شاهنشین کیاست و فرزانی - سر خیل خواقین روزگار - سردفتر فرمانروایان ذوی الاقتدار - مظهر امن و امان - معدن عدل و احسان - آفتاب جهات آسمان جلالت - اختر رخشنده برج بسالت - نره شیر بیشه دلاوری - یکه شاهباز کنگره سروری - شاهسوار عرصه مروت - بالا نشین شاهنشین همت - محسود ملوک زمان - رشک سلاطین دوران - روشنی مردم دیده داد گستری - یکه شمع فروزنده شبستان رحمت پروری - یگانه گوهر گنجینه دانش - رخشان اختر برج بینش - چشم و چراغ دودمان تیمورخانی - وارث اخلاق چنگیزی بوالاشانی - شاهنشاه اعظم - ولی نعمت معظم - تاج بخش قیصر دختان - فرمانفرمای والاتبار ایران - السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان - سلطان محمد شاه الموسوی الصفوی بهادرخانی من جانب الایاه والقاجار التیموری من جانب الامهات . (صفحات ۵۹ و ۶۰)

و رستم‌الحکما تازه پس از اینهمه عناوین بی اساس (بتعداد سی) این دو بیت را نیز که تراوش طبع خود اوست بر آن افزوده است :

آنکه با خلق سلوکش خوب است دربر شاه و گدا محبوب است
مظهر امن و امانت باشد گنج انصاف و عدالت باشد
و چنانکه خودتان لابد میدانید این مرد همان کسی است که برای یک رو خربزه (و یا یک قاج خربزه) خیال داشت که چند تن از خدام باوفای خود را سرازتن جدا کنند و قربانی همین نیت شوم هم گردید .

بدیهی است که رستم‌الحکما در حق خودش نیز بهمین شیوه عمل نهوده و بخل و امساک را جایز نشمرده است . وی مادامی که هنوز نوجوان بوده خود را :

کودک فرزانه ، زیرک خردسال ، نوجوان لیب فرخنده فال و جز اینها خوانده است و همینکه مراحل از عمر را طی نموده و بریش و سبیل رسیده خود را چنین توصیف نموده است :

« روشندل هشیار ، فاضل حق پرست بختیار ، طالب حق ، با اخلاص

مطلق ، حکیم سترک زمان ، فیلسوف بزرگ دوران ، قطب‌الاسلام ، سلطان -
العرفا ، ارسطو کمالات ، فیثاغورث سمات ، صاحب‌دل و روشن ضمیر ، در جمع
امور صاحب اجتهاد و رأی صواب ، عقل معاشش بسرخدا کمال ، قناعت پیشه و
نیک اندیشه ، باحیا و وفا ، با مودت و بی‌کینه و خیر خواه شاه و درویش بلکه
همه اهل عالم ، بی طمع و والاهمت ، سخی عقلی بیجا و بخیل عقلی بیجا و در
فعل خیر بی اختیار (صفحه ۲۱۴)

وی از سن چهارده سالگی تا بیست و پنج سالگی نانخور و جامه پوش
پدر بوده ، و با عدم آلات و اسباب و کتب از جمع علوم و فنون متداوله نسخه
های درست بی عیب مسوده نموده ... (صفحه ۲۱۴) سپس در عهد فتحعلی
شاه ، با مداخله یک و مخساراج در مرتبه قناعت بیست از دار الخلافه طهران
باصفهان آمد و در زیر سایه بلند پایه ... سیف الدوله سلطان محمد میرزا
(ازپسران فتحعلی شاه) که حکمران اصفهان و توابع ولرستان بودمیزبست
تا آنکه بمرحله پیری رسید و در سن هفتاد سالگی بجمع آوری و جرح و
تعدیل و اصلاح مصنفات و مؤلفاتی که در بدو جوانی نموده مشغول گردید .
(صفحه ۲۱۳)

رستم‌الحکما در موقع صحبت از مجلسی از مجالس پذیرائی حسینعلی
میرزا ازپسران فتحعلی شاه که حکمران ایالت فارس بوده است در وصف خود
چنین نوشته است و ازین قرار معلوم میگردد که در قلمزنی و شمشیرزنی هر
دو مرد کار بوده است. مینویسد:

« اتفاقاً در آن وقت این مخلص هم آلات حرب سراپا پوشیده یعنی
کلاه خود فولاد هندی زراننده سه ابلق بهادری و پهلوانی ، از پرمغ همایون
بر آن نصب نموده بر سر نهاده وزره داودی پوشیده و چهار آئینه فولاد هندی
امیر تیموری بر سینه و پشت و پهلو بسته و ترکش پراز تیرزده شکاف گلناری
با قبه طلا بر میان بسته و شمشیر آبدار آتشبار هندی و خنجر بران باقمه تیز
خونریز زیر کمر بسته و دو طبا نچه از پیش و پس زده و قلیچان بهر دوساعد بسته
وزانوبند بسته و چکمه بلغاریها و گرزگاوس فریدونی در دست راست و کمان

سخت پنجاه من زور در دست چپ در خدمت فلک رفت فرمانفرما حضور داشتم
(صفحه ۳۶)

از جمله خدماتی که رستم الحکماء بفتحعلی شاه که او را ولینعت خود خوانده نموده و آن خدمت مخصوص را با آب و تاب هر چه تمامتر حکایت کرده است بطور اجمال از این قرار است.

وی پس از ذکر محامد حاجی محمد حسین خان صدر مغروف که بقول او از مرتبهٔ علافی بانبارداری و از انبارداری بکدخدائی و از کدخدائی بحکومت و از حکومت بمستوفی الممالکی و از استیفا بصدارت رسید و حکومت اسفهان و یزد و کاشان و قم و لرستان را باصدارت داشت... و هر چه دلش میخواست از قوه بفعل میآورد و دفترهای هزار ساله‌ای را که در دسرای جهانشاهی که مشهور به «چهارحوض» میباشد و دفترخانهٔ ملوک صفویه بوده همه را بیراق آتشبازی صرف نمود و جباخانه که آلات و اسباب نفیسه و اشیاء غریبه و عجیبه بسیار در آن بود و کتابخانهٔ مبارکه را بیاد فنا داد و سررشتهٔ حساب را از دست اهل ایران گم نمود و احتساب را از ایران بر انداخت و منصب محتسبی از بلاد ایران بر افتاد.» (صفحه ۲۱۰)

سپس رستم الحکماء مینویسد که «دوستان نادان آن عالیجاه را فریب داده دخترش را در خفا بمقد عالیجاه حیدر میرزا ولدالحاق میرزا پسر شاه اسماعیل در آوردند.

باید دانست که بقول رستم الحکماء هنگامی که شاه طهماسب ثانی (پسر شاه سلطانبخسین) «وقایع اقاوش بدرجه شهادت رسیدند و از نسل صفویه ذکور کسی باقی نماند مگر خلف صدق شاه جمجاه (طهماسب دوم) عباس میرزا که او را در صندوق پنهان نمودند و در شب او را وارد ارض اقدس نجف اشرف کردند.» (صفحه ۲۰۲)

و الحاق میرزا که در فوق نامیده شده پسر همین اسماعیل میرزا است (۱).
رستم الحکماء در این موقع چنین نوشته و این کار را از خدمات نمایان خود

۱- برای پنهان ماندن او را بنام میرزا ابوتراب میخواندند.

بشمار آورده است:

« چون مؤلف این تاریخ رستم‌الحکماء از این حادثه آگاه شد و چنین دانست که این معامله باعث هلاکت اسحاق میرزا و اتباعش و حاجی محمد حسین خان و اتباعش خواهد بود و از برای اهل ایران فتنه‌های عظیمه و فسادهای کبیره در ضمن این مواصلا مییابد رستم‌انه بدرگاه شهنشاه جمجاه رفته و واقعه را بذروه عرض شهنشاهی رساند. (صفحه ۲۱۳)

حالا کاری نداریم که آیا این خبر «چینی واقعا در خیر و صلاح آن اشخاص و ایران و اهل ایران بوده یا نه ولی در هر صورت در نفع و صلاح خود رستم‌الحکماء بوده است چنانکه باز نوشته است :

« از این خدمت شهنشاه پسند حکیمانانه شاه را بسیار خوش آمد و رستم‌الحکماء را مخاطب به «مصام الدوله» فرمود و او را «سرکشیک باشی» خود نمود و یک دست یراق و اسباب حرب از کلاه خود و زره و چهار آینه و شمشیر و خنجر و قمه و قلچاق (۱) و کمان با ترکش پرتیر و ناوک و طپانچه همه گران بها و بی نظیر ... بوی خطا فرمود... و مقرر فرمود که از امیرزادگان و حاکمزادگان و وزیرزادگان و کدخدازادگان ایران چهل نفر بایراق و اسباب زرین در خدمتش چاکری نمایند. » (صفحه ۲۱۳)

کتاب و طرز نگارش آن

« رستم‌التواریخ » کتاب مفید و تفریح بخشی است و چنانکه مذکور افتاد میتوان گفت که هر صفحه از ۴۷۶ صفحات آن پردهای ویا لاقلا گوشه‌ای از اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی دورانی را که موضوع کتاب است نشان

۱- معنی این کلمه در « رستم‌التواریخ » نیامده است (مانند بعضی کلمات دیگر که محتاج توضیح است : قلچاق بموجب « فرهنگ فارسی معین » دستانه آهنی که لشکریان در قدیم داشتند و در حق آنها شاعر گفته :

ز قلچاق چیزی دگر نیست به
که ساعد از ویافت دست زره
بمعنی بود گر چه دست یلان
بصورت بود لیک چون ناودان

می‌دهد و ما معتقدیم که اگر کسی با دقت لازم آنرا مطالعه نماید از خلال سطور و جمله‌ها نکات با ارزش بسیاری درباره طرز فکر و زندگی و رفتار و کردار او حتی گاهی گفتار مردم آن عهد بدست می‌آورد که گمان نمی‌رود بتوان باسانی در جای دیگری پیدا کرد.

شرح حال رستم‌الحکماء را دانش‌پژوه آقای محمد مشیری که «رستم‌التواریخ» را با حواشی و ملحقات و فهرست‌های سودمند و دقیق بطرز مرغوبی انتشار داده‌اند در مقدمه کوتاه ولی جامع خود آورده‌اند. در اینجا همینقدر کافی است بگوئیم که وی دوست و دشمن و بزرگ و کوچک و حتی مهمتر طویله و جلاد راهم عالی جاه و الاجاه خوانده و هر کدام را عموماً با عناوین و القاب مطمئن دورو دراز یاد کرده است و از ذکر صفات ضد و نقیص رو بر گردان نبوده است چنانکه مثلاً حتی محمود افغان غلجه را «الاجاه» و اشرف افغان را «دادگستر» و «با عدل و انصاف» و علیمردان خان زند را «در اول یک جمله» «با عدل و انصاف» و سپس «سفاک» و خونریز» و همچنین کریم خان زند را ابتدا «بسیار فهمیم و عادل و منصف» و فوراً پس از آن «سفاک» خوانده است.

با اینحال آشکار است خواننده گاهی تکلیف خود را نمی‌داند و دچار دودلی و تردیدی گردد و این خود نشان می‌دهد که هموطنان مادر آن دوره با چه نوع حکمرانان و گردنکشان و مورخان سر و کار داشته‌اند.

گرچه مؤلف در سبب تألیف کتاب از زبان پدرش خطاب به او چنین نوشته است:

«ای فرزند سعادت‌مند، این حکایات را که از من می‌شنوی با کمال وضوح و اختصار به عبارات شیرین بیان کن که بفهم همه کس از خاص و عام نزدیک باشد.» (صفحه ۶۴)

ولی افسوس که فرزند سعادت‌مند یعنی رستم‌الحکماء همه جا به بند دوستور پدر عمل نکرده است چنانکه مثلاً کتاب خود را با این عبارت شروع نموده:

«حمد بی‌حد و سپاس بی‌عدد مر خداوندی را سزا است که ... یکتا و بی‌همتاست، خبازی که رغایف نجوم را بسرینجه قدرت کامله در

تنور صنع پخته و بر بساط بسیطه هفت فلک سیما فلک هشتم چیده. «.

(صفحه ۵۴)

البته تمام کتاب با چنین انشائی تحریر نیافته و هر چند رویهمرفته عبارات سلیس و روشن است اما افسوس که از لحاظ تبویب و فصل بندی بسیار درهم و برهم و آشفته است بطوری که گاهی مطالب چنان درهم و پیچیده است که رشته سخن از دست بیرون می رود و خواننده سرگردان می ماند و درست نمیداند که صحبت از چه کسی در میان است و دقت نسبتاً زیادی لازم است تا بتوان از اشتباه مصون ماند.

منظور و غرض نگارنده این مقاله نشان دادن مصیبت های متواتر و بلیات سنیه گوناگونی است که در طی مدت نسبتاً کوتاهی یعنی از موقع هجوم افغانها به خاک ایران در زمان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی تا زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار که رویهم رفته هفتادساله بیش نبوده است بر شهر اصفهان و مردم آن شهر وارد گردید.

کتاب «رستم التواریخ» بقول مؤلف مشتمل است بر «وقایمی که رودآده از بیست پادشاه و حکمران» از آغاز جلوس شاه سلطان حسین تا وفات آقا محمد خان قاجار و عهد برادرزاده و پسر زانش فتحعلی شاه قاجار یعنی اشخاصیکه نام آنها در ذیل از نظر خوانندگان میگذرد:

- ۱ - شاه سلطان حسین
- ۲ - محمود شاه افغان
- ۳ - اشرف شاه افغان
- ۴ - طهماسب پسر شاه سلطان حسین
- ۵ - نادر شاه
- ۶ - علی شاه برادرزاده نادر
- ۷ - ابراهیم شاه برادر علی شاه
- ۸ - میرزا ابوتراب خلیفه سلطانی مشهور بشاه اسماعیل
- ۹ - آزادخان افغان

- ۱۰ - علیمردان خان بختیاری
- ۱۱ - فتحعلی خان افشار
- ۱۲ - ابوالفتح خان ایلخانی بختیاری که مؤلف او را از نسل شیخ زاهد کیلانی استاد شیخ صفی‌الدین موسوی نوشته‌است .
- ۱۳ - محمد حسن خان ولد صدق شاه سلطان حسین که مادرش از اعیان قاجار تیموری بود (بموجب گفته مؤلف) .
- ۱۴ - کریم خان زند (وکیل الدوله زند)
- ۱۵ - علیمردان خان وکیل الدوله دوم زند
- ۱۶ - جعفر خان زند برادرزاده کریم خان و برادر مادری علیمردان خان
- ۱۷ - سیدمردان خان زند
- ۱۸ - لطفعلی خان زند
- ۱۹ - آقا محمد خان قاجار
- ۲۰ - فتحعلی شاه قاجار

چنانکه میدانیم این بیست نفر از تاریخ جلوس شاه حسین بر تخت سلطنت در سال ۱۱۰۵ قمری (و یا بهتر بگوئیم از تاریخ خلع او از سلطنت در سال ۱۱۳۵ هجری قمری) تا بر تخت نشستن فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۱۲ قمری که رویهمرفته ۲۷ سال می شود هر يك بنوبت چند سالی (بمیزان متوسط سه سال و ده ماه) در ایران (یا قسمتی از ایران) حکمرانی کرده‌اند. و از آنجائی که تقریباً بدون استثناء هر کدام آنها بوسیله جنگ و خونریزی و قتل و غارت بمقام حکمرانی رسیده‌اند میتوان حدس زد که با حکومت و سلطنت ۲۰ نفر در مدت کوتاه هفتاد و هفت سال اوضاع و احوال ایران و مردم ایران از چه قرار بوده است .

نادرشاه پنجمین این بیست نفر است و هانوی انگلیسی که در همان اوقات در ایران بوده و تألیفات گرانبهای در شرح وقایع سلطنت نادرشاه از خود باقی گذاشته است در ضمن یکی از کتاب‌های خود چنین نوشته است : « ممکن نبود که انسان قروفاقه و بیچارگی ملت را ببیند و مغلوب ترحم نگردد . شهر اسفهان

تقریباً ویران شده بود. حالا باید دید که پس از نادر که باز پانزده نفر هر کدام بوسیله زد و خورد و جنگ و خون‌ریزی و تاخت و تاز و چپاول و آتش زدن بمرض و مال مردم بقدرت می‌رسیدند ایران و مردم بچه درجه با فقر و استیصال و بیچارگی دست بگریبان شده بودند و چه مقدار نفوس از میان رفته و چه اندازه خرابی بارآمده بود.

امروز آن همه قساوت و ستم‌گری و عدوان است مایه تعجب ما باشد ولی نباید فراموش نمود که اولاً امروز هم قساوت و ظلم و بی‌رحمی بصورت‌های گوناگون و گاهی بزشت‌ترین صورت در اطراف و اکناف دنیا و حتی گاهی در میان مردمیکه بصورت متمدن بشمار می‌روند و از لحاظ علم و صنعت و فن و هنر حتی ما خودمان آنها را متمدن بحساب می‌آوریم (کم‌نیست و ثانیاً در رستم التواریخ ما با وقایع زمانی روبرو هستیم که غیر از زمان ما بوده است و حتی پادشاه بزرگی مانند شاه اسماعیل اول مؤسس خاندان صفویه چنانکه در تواریخ مسطور است چون بر دشمن خود شیبک خان غالب گردید چنانکه در تاریخ می‌خوانیم و بصوفیان فرمان داد جسد او را خوردند و سرش را از تن جدا ساختند و سپس پوست سرش را پر از گاه کرده برای سلطان بایزید خان پادشاه عثمانی فرستاد و استخوان گله اش را نیز بفرمان‌بوی همان روز در طلا گرفتند و از آن قدحی ساختند و در آن بشرا بخواری پرداخت و یک دستش را هم برای آق رستم روز افزون حاکم مازندران فرستاد چون وقتی شاه اسماعیل او را باطاعت خوانده بود جواب داده بود تا دستم بدامان شیبک خان میرسد از کسی باک ندارم و یکی از شاهران فی المجلس بمناسبت حال و شراب نوشیدن پادشاه در کاسه سر دشمن گفت :

کاسه سر شد قدح از گردش کوران مرا

دادد این دیر خراب آباد سرگردان مرا (۱)

رستم الحکما هم مانند اغلب قهرمانان کتابش از استعمال کلمات قبیح

۱ - بنقل از زندگانی شاه عباس اول تألیف استاد نصرالله فلسفی ،

روبر گردان نبوده است و کراً در طی کتاب از « عمود لحمی و سپر تخمی » سخن رانده است و گویی این نوع داستانها برایش خالی از کیف و حالی نبوده است و ما بحکم « من اکتفی بالتلویح استغنی عن التصریح » بهمین اشارت قناعت می‌ورزیم .

چنانکه گذشت طرز انشاء نگارش رستم‌الحکماء عموماً ساده و روان است و حتی گاهی امثال و اصطلاحات عوامانه هم استعمال نموده است چنانکه مثلاً در مورد خدعه و لطایف الخیل ضرب‌المثل « تیر در تاریکی افکندن و کمان پنهان نمودن » (صفحه ۲۶۷) و یا « این کمان دستکش ما نیست » (صفحه ۱۵۲) و اصطلاحات دیگری از قبیل « ریشه کردن پیاز » (صفحه ۱۵۲) و « ماهمیان پر بادیم نه افسی پر زهر صیاد » (صفحه ۱۳۲) و « جان شیرینش از نعبه زیرینش بیرون رفت » (صفحه ۱۷۹) و یا « بمرغ هر کس کیش بگویی هفت جای سرت را خواهند شکست » (صفحه ۲۱۵) و جز اینها که به لطف کلام میافزاید ولی پوشیده نماند که گاهی در نتیجه لغزشهای صرف و نحوی بعضی از جمله‌ها دم بریده میماند .

شاید اکنون تا اندازه‌ای خوانندگان با رستم‌الحکماء و کتابش آشنا شده باشند و تصدیق نمایند که شایسته است که مقاله‌ای در باب آن نگارش یابد . کتاب « رستم‌التواریخ » چنانکه مذکور افتاد آئینه‌قد نمای مملکت ماست در زمانی که پس از غلبه یافتن افغانها بر آخرین پادشاه صفوی اغتشاش و آشفتگی و هرج و مرج (با استثنای دوره‌های بسیار کوتاهی) سرتاسر ایران را فرا گرفت و یک نوع دوره ملوک‌الطوایفی منحوس و خونبازی شروع گردید که از جمله دوره‌های بسیار غم‌افزای مملکت ما بشمار می‌آید و عاملان آن تقریباً بدون استثنا همه از روسا و خوانین ایلات و عشایر گوناگون ایرانی نژاد و اغلب غیر ایرانی نژاد بودند و قریب بیک قرن ایران را بصورت قتلگاه مهیبی در آورده در هر گوشه و کنار جویهای خون (عموماً خون بسی گناهان) جاری ساختند و آبادیهای بسیاری را خراب و ویران و گاهی با خاک یکسان نمودند و باعث قحط و غلایهای بسیار شدید شدند بطوری که می

توان ادعا نمود که در صفحه ایران کمتر شهر و قصبه و حتی دهکده ای باقی ماند که مورد تاخت و تاز و خونریزی و غارت و تاراج نگردیده و مردمش مورد تجاوزهای سخت جانی و مالی و بی عصمتی و بی عرض و ناموسی و بیادواقع نشده باشند .

مسلم است که در این گرودارهای عظیم اصفهان عزیز ماکه پایتخت با عظمت و شکوه و مرکز ثروت و گنجینه های مالی و هنری و بازار عمده داد و ستد و معاملات تجاری داخلی و بین المللی و محل سکونت اعیان و اشراف با اعتبار و بانفوذ و اقتدار و مقر تجار ثروتمند و طبقات کاسب و پیشه ور و اسنان گوناگون بود بیشتر از هر شهر دیگری مطمع نظر گردنکشان واقع گردید و ما امروز وقتی صفحات تاریخ و وقایع آن دوره را ورق میزنیم تعجب میکنیم که این شهر با آن همه مصائب مستمر و بلیات عظیم متوالی و مکرر و آن همه لشکرهای گرسنه و طماع و غارتگری از یک دروازه وارد شده و از دروازه دیگر بیرون میرفتند و چطور توانست زنده و باقی بماند و آن همه خرابیها را ترمیم نماید و از نو قد علم سازد و بصورت شهری درآید که امروز زیارتگاه گروه بگروه خودمانی و بیگانه گردیده است و پس از طهران از بسیاری جهات مهمترین و ثروتمندترین شهر کشور ایران بشمار میآید .

ملخص کلام آنکه «رستم التواریخ» بلاشک کتابی است خواندنی و بقول فرنگیها «اترسان» و من شخصاً برای مؤلف آن یعنی «رستم الحکماء» از مصمم دل و جان طلب آموزش میکنم که لافل چنین اثری از خود باقی گذاشته که امروز پس از آنهمه سال و ماه باز مایه آگاهی و بصیرت و عبرت و در عین حال تفریح خاطر هموطنانش گردیده است و از خداوند درخواست توفیق می کنم که قسمتهای دیگر این مقاله را هم از لحاظ شریف هموطنانم بگذرانم .